



داستانك
ديوار كسرى

● ديوار كسرى

● آيسان

● طراح: ثنا

اطلاعات اثر

دسته بندی: داستانک

عنوان: دیوار کسرا

نویسنده: آيسان

ژانر: اجتماعی

انتشارات : کافه نویسندگان

شناسنامه‌ی اثر

سطح اثر: محبوب

ناظر: تیم ناظران کافه نویسندگان

ویراستار: DANI

طراح: ثنا

کیپیست: Bluesky



cafewriters.xyz

مقدمه:

پس از اندوه‌هایمان، همچون بهار زنده خواهیم شد و برگ‌های درختان پاییزی
روزگارمان دوباره در هوای بهار سبز خواهند شد،
انگار که هرگز مزه‌ی تلخی را نچشیدیم.

برادرم که از همسرش جدا شد، اوضاع روحیش خیلی بهم ریخته بود.
تمام زندگی‌اش را جمع کرده بود در یک چمدان و پیش ما برگشته بود.
در کشمکش طلاق کسرا، شعری که همیشه ورد ل*ب بابا بود در سرم زمزمه می‌شد
که می‌گفت:

-تعلیم نده کم ذات را، کم ذات اگر بالا رود، گردن زند استاد را.
کسرا خسته و داغان از دو سال کشمکش جویری در خودش گم شده بود که حتی خود
ما باور نمی‌کردیم او همان کسرای شوخ و بازیگوش است که شیطنت در چشمان
مشکیش می‌درخشد و لبخند قاب همیشگی صورتش بوده، پوست سبزه‌اش بی‌روح شده
بود و قد بلندش هم کمی خم شده بود و هی*کل درشتش انگار آب رفته بود.
انگار تازه به خودش آمده بود، از آن به خود آمدن‌ها که یک دفعه به خودت می‌آیی و
میبینی چندین سال از عمرت رفته و حتی نمی‌دانی چه کار کرده‌ای!
نمی‌دانی دقیقاً کی هستی و دنبال چه هستی!
اصلاً توان از نو شروع کردن داری یا نه!
همه آرزویم این شده بود که ای کاش کسرا زودتر خودش را پیدا کند.
به یاد روزهایی افتادم که هریک از ما اگر مشکلی داشت، کسرا نفر اول برای حل

مشکلات ما پیش قدم می‌شد.

یا اینکه حتی در مشکلات هم آن خندها و شیطنت‌هایش را کنار نمی‌گذاشت. یک روز دم عید در آن شلوغی و بههم ریختگی خانه کسرا رفت و از بالای کمد دیواری اتاق مامان و بابا آلبوم‌های عتیقه مامان را آورد.

مامان هم کلی غر زد؛ ولی من و کسرا و کیان آنقدر ذوق داشتیم که بدون توجه به غر زدن‌های مامان وسایل خانه را کمی جابه‌جا کردیم و به تماشای آلبوم‌ها نشستیم. مامان در حال تمیز کردن پنجرها بود که کسرا آنقدر سر هر عکس شوخی کرد و ما را خندانند که مامان هم دست از کار کشید و آمد کنار ما نشست.

نشستن مامان همانا و گله‌ی کیان از نداشتن عکس از دوران نوزادیش همانا. کیان با گلگی پرسید:

-مامان! کیمیا و کسرا این همه عکس دارن، من که ته تغاریم چرا هیچ عکسی ندارم! قبل از اینکه مامان پاسخ دهد کسرا با همان لحن طنزش جواب داد.

-ما تا دو سالگیت فکر می‌کردیم آپاندیس مامان بودی و درت آوردن از بس کج و کوله بودی، برو خداروشکر کن نگهت داشتیم.

واقعاً گاهی حتی خاطرات شیرین چقدر تلخ و آزار دهنده می‌شوند.

من، مادرم، پدرم و برادر کوچکم کیان همگی مشکلات زندگی خود را فراموش کرده بودیم، انگار که همه مشکل آن روزهای ما در کسرا جمع شده بود، کسرای که دیوار زندگی‌ش فرو ریخته بود و دور خودش دیوار جدیدی از تنهایی و غم و غربت کشیده بود.

کسرا روزهای اول فقط کارش گریه بود و گاهی صدای شکستن وسایل و گاهی هم صدای مَشتهایی که به دیوار می‌کوبید می‌آمد.

کسرا به همه مان گفته بود که حال‌حالاها کاری با او نداشته باشیم و اجازه بدهیم تنها

باشد.

حال روحی بد کسرا، از دست دادن کل دارایی‌هایی که با تلاش خودش برای زندگیش جمع کرده بود، از دست رفتن روزهای جوانیش و... همه‌ی این‌ها یک طرف و دخالت‌های فامیل یک طرف دیگر ماجرا بود.

هر روز یکی از فامیل و دوست و آشنا زنگ می‌زد که آی نگهداشتن بچه‌ای که جدا شده است خیلی سخت است، فردا برایتان دردسر می‌شود، بفرستیدش برود دنبال زندگیش، تا کی قرار است سختی بچه‌ها روی دوش شما باشد و ترحم‌ها و غصه‌های الکی که جلوی ما می‌خورند و شادی‌های پشت سر و... .

و من تازه با دیدن شرایط کسرا فهمیده بودم هیچکس الکی الکی توی لاک خودش نمی‌رود، زمانی آدم توی لاک خودش پنهان می‌شود که یکی ناامیدش کرده، یکی مهربانی‌هایش را نادیده گرفته، یکی دلش را شکسته، یکی آرزوهایش را آتش زده و بدترینش این که همه‌ی این کارها را کسی کرده که با تمام وجود به او اعتماد داشتی. همیشه فکر می‌کردم شکستن دل بزرگ‌ترین زخم و ظلم روزگار می‌تواند باشد؛ اما زندگی با بی‌رحمی تمام به من نشان داد که شکستن اعتماد چنان تو را زمین گیر می‌کند که دیگر حتی دست خودت را هم برای بلند کردن خودت پس می‌زنی. دیگر حتی از سایه خودت هم فراری می‌شوی و نمی‌گذاری آدم‌ها حتی از چند متری قلب و ذهن و باورت رد بشوند.

مامان الهه دیگر آن مامان الهه خوش سرزبان که بقول بابا مثل رادیو حرف می‌زد نبود. حتی رمقی برای حرف شنیدن هم نداشت چه برسد به حرف زدن.

هر وقت که از خانه خودم به خانه پدریم می‌رفتم، می‌دیدم که چشمان آبی مامان الهه خون افتاده و پوست سفیدش کمی قرمز شده است، می‌فهمیدم که بازهم در گوشه‌ای خلوت نشسته و شروع به غصه‌خوردن و اشک ریختن کرده.

مامان الهه آنقدر غصه دار بود که حتی به من گفته بود که بچه‌هایم را نبرم آنجا چون حوصله ندارد.

بابا رضا هم که در این چند وقت میوه فروشی را گذاشته بود بر عهده کارمندهای مغازه و خودش بیشتر اوقات خانه بود.

همان بابا رضایی که به زور مناسبت‌ها از دم مغازه به خانه می‌آمد. همیشه همگی معتقد بودیم کسرا پشتکار و تلاشش را از بابا به ارث برده و شوخ بودنش را از من که خواهر بزرگ خانواده بودم و پر حرفیش را از مامان که همیشه صدایش در خانه می‌پیچید.

کیان هم که نسخه ته تغاری کسرا بود و تنها تفاوتش با کسرا در تنبل بودنش بود و گرنه از لحاظ قیافه و ظاهر هم بشدت شبیه هم بودند؛ بطوری که غریبه‌ها فکر می‌کردند دو قلو هستند.

البته تفاوت سنی کم آن‌ها هم بی‌تاثیر نبود.

کیان هم که از غم کسرا می‌سوخت و می‌سوخت.

دیدن خوش گذرانی‌های فضای مجازی همسر سابق کسرا هم بیشتر آزارش می‌داد. و همش می‌گفت:

-چرا کسرا به این روز افتاده و زانوی غم ب*غل گرفته و پریسا در حال خوش گذرونیه؟ آقا پول از دست داده؟ دوباره بدست میاره. عمرش هدر رفته؟ فدای سرش...
مامان الهه اجازه نداد کیان حرفش را کامل کند و با بغضی که در صدایش نشسته بود جواب داد.

-کسرا خودشو از دست داده، اعتمادش رو، امیدش رو.

شرایط خیلی بدی بود انقدر بد که همش به یاد آن حرف جناب‌خان در خندوانه می‌افتادم که می‌گفت:

-رامبد این دل کجای آدمه؟ مثلاً گردن آدم دیدی یه موقع می‌گیره؟ یه دیفلوفناکی، یه پیروکسیکامی یه چیزی میزنی ول می‌کنه! یا مثلاً سرت تیر میکشه، مثلاً ژلوفن می‌خوری آروم می‌گیره! این دل کجاس که بعضی وقتا یه جوری می‌گیره که نه ژلوفن، نه پیروکسیکام، نه نوافن، نه رانیتیدین نمی‌تونه خوش کنه؟ من دنبال قرص و دارویی می‌گشتم که این شرایط طوفانی را آرام کند، اما هیچ دارویی نبود.

گرد و خاک سیاهی در قلب خانه ما جا خوش کرده بود و هیچ‌کس نه می‌دانست چطور و نه حوصله اش را داشت که زندگی مان را گرد گیری کند. تجربه زندگی کسرا به همه ما درس های بزرگی داده بود. مثلاً وقتی که ازدواج می‌کنیم در واقع با تمام آسیب‌های اون آدم در گذشته، با خانواده‌اش، با عادت‌هایش، با ترس‌هایش، با فرهنگی که در آن بزرگ شده، با عقاید، باورها و جهان بینیش ازدواج می‌کنیم و نه فقط با کلمات عاشقانه که اول را*بطه وجود دارد.

بابا که برعکس مامان الهه همیشه آدم ساکتی بود، بالاخره دست به کار شد، مثل همیشه که ما را با کلام و رفتار و عملش نجات می‌داد این بار هم پا به میدان گذاشت و اول جواب کل فامیل را داد که شما کاری به من و زندگی من نداشته باشید. خلاصه که پای حرف و حدیث ها و فشا های روانی کمتر شد. بعد از اهل فامیل نوبت درست کردن اوضاع کسرا بود. بابا به کسرا گفت:

-انگار نه انگار که تو قبلاً ازدواج کردی، سهم تو از خونه‌ی من مثل قبل اتاقته پس هرکاری که دوست داری توی اون اتاق انجام بده و کاری به هیچ‌کس نداشته باش، ما هم با تو کاری نداریم.

این رو هم بدون که کمی طول می کشه تا بتونی از تنهاییت دوباره لذت ببری، کار خاصی هم نمی خواد کنی، فقط یادبگیر مثلاً وقتی چای می خوری یا فیلم می بینی دیگه نیازی نیست که حتماً کسی کنارت باشه.

مامان با بغض سنگینی که پشت کلامش بود و سعی در مخفی کردنش داشت ادامه داد:

-یه خط بزرگ بکش رو اون دوسال زندگی و دوباره شروع کن، ما تک تکمون کنارتیم. ...

بغض اجازه نداد حرفش را کامل کند.

کیان گفت:

-تو چیزی رو از دست ندادی؛ ولی پریسا خیلی چیزا رو از دست داد، مثلاً تویی که این همه دوسش داشتی. مطمئنم پریسا بعد یه مدت برمی گرده. خودتم خوب می شناسیش، اما توی این مدت تو پاشو، دوباره زندگیت رو بساز، هرچیم از مال دنیا از دست دادی، مطمئنم انقدر عرضش رو داری که وقتی یکبار بدست آوردی دوباره هم بتونی.

من و احساسات خواهرانه هم سخت مشغول جدل بودیم و درنهایت احساسات خواهرانه پیروز شد و من در نهایت سکوت فقط سیل اشک بود که از چشمانم جاری بود.

کسرا نگاهی به من که به چارچوب در اتاقش تکیه زده بودم انداخت و سرش را پایین انداخت و بعد همگی از اتاق کسرا خارج شدیم.

سردی خانه پدری با سردی هوا یکسان شده بود، انگار زمستان بار و بونه اش را به جای کوچه و خیابان اول در خانه ما پهن کرده بود.

روزها گذشت و کسرا شب تا صبح را در چهار دیواری اتاقش سپری می کرد و دیگه هیچ صدایی از او نبود و فقط گاهی از اتاقش بوی سیگار می آمد.

ماهیم هیچ به روی خودمان نمی آوردیم؛ ولی از درون آب می شدیم که کسرای ورزشکار

ما که اهل دود نبود و از این چیزها فراری بود و بیشتر زندگیش را صرف ورزش کرده بود، چرا باید سیگار بکشد!

اما این ها را فقط در صندوق دلما گذاشتیم و درش را قفل کردیم.

بعد از چند ماه کم کم صدای چوب به گوش می‌رسید.

کسرا آرامشش را در تراشیدن چوب پیدا کرده بود.

ماه‌ها شروع کردیم به تشویق کردنش.

هرچیزی که درست می‌کرد را یک جای خانه برای دکور استفاده می‌کردیم، حتی اگر خیلی ساده و مبتدی بود.

وسایلی که دوست داشتیم را به او سفارش می‌دادیم و حتی گاهی الکی ذوق

می‌کردیم، آنقدر ذوق که خودش هم تعجب می‌کرد از آن حجم از ذوق ما که آیا این

کار مبتدی و ساده آنقدر زیبا شده!؟

ولی نمی‌دانست که ذوق ما بیشتر برای خودش بود نه وسایلی که می‌ساخت.

کم کم دیگر جز بوی چوب هیچ بوی دیگری از اتاق نمی‌آمد و من در زندگیم هیچ چیز

را زیباتر از این ندیدم که پس از غم‌های طولانی باری دیگر آواز شادی در وجود کسی

سربردارد.

مدت‌ها گذشت تا کشتی طوفان زده کسرا به ساحل زندگی رسید و تصمیم گرفت

دوباره برای ساختن زندگیش شروع به تلاش کند.

بعد از یک سال کسرا کم کم به خودش آمد و حالش بهتر شد و نهال شرایط اقتصادی

زندگیش شروع کرد به رشد کردن.

یک کارگاه کوچک برای خودش زد و الان برای دل ما و خودش چوب می‌تراشد و من و

مامان و بابا و کیان خوشحال‌ترینیم.

کافه نویسندگان انتشارات دیجیتال کتاب متنی و صوتی

اگر تصمیم دارید کتابتان را چاپ کنید یا به تازگی اثری را شروع کنید و آن را به چاپ برسانید، به مجموعه کافه نویسندگان پیوندید

✓ نقد و نظارت و راهنمایی رایگان

کافه نویسندگان در راستای نگارش اثری مطلوب به شما یاری می دهد و از ابتدای نگارش یک اثر تا انتهای آن همراه شما خواهد بود. اثر شما در انجمن ما به طور رایگان نقد می شود و شما می توانید با کمک از نقد خود، اثرتان را ویرایش کنید و ایراد هارا اصلاح کنید و به این صورت سطح اثرتان را بالا ببرید و شانس بیشتری برای چاپ داشته باشید.

✓ ویراستاری رایگان

اثر شما به صورت رایگان از نظر نگارشی ویرایش می شود و رعایت علائم نگارشی و نکات ویراستاری برای شما یک امتیاز مثبت محسوب می شود.

✓ برگزاری ورکشاپ و کارگاه های آموزشی آنلاین به صورت رایگان در انجمن

نویسندگی کافه نویسندگان

شما می توانید به صورت کاملا رایگان در کارگاه های آموزشی با سرفصل های متنوع شرکت کنید و شرکت برای عموم آزاد است، شما می توانید حتی از ۰ شروع کنید و در انجمن کافه نویسندگان آموزش ببینید و اثرتان را به چاپ برسانید.

✓ مشاوره های رایگان

ما برای تمام مراحل از نگارش کتاب تا چاپ و تولید آن به صورت رایگان به شما مشاوره خواهیم داد. ما با مشاوره سعی خواهیم کرد بهترین نتیجه را از اثر خود بگیرید.

✓ در کافه نویسندگان هرگز دلسرد نخواهید شد!

اگر اثر شما جهت چاپ تایید نشود، کتاب شما به صورت رسمی در سایت اصلی به صورت دیجیتال منتشر خواهد شد. خبر خوب این است که می توانید نسخه ی فروشی با قیمت توافقی خودتان را هم در فروشگاه اینترنتی کافه نویسندگان انتشار دهید و به آسانی فروش اثر خود را کنترل کنید.

✓ نیازی به پرداخت هزینه ی بالای کاغذ ندارید.

با توجه به هزینه ی بالای کاغذ و چاپ، انتشار الکترونیک بهترین گزینه است اما ما در کنار انتشار الکترونیک، چاپ رایگان هم برای شما عزیزان خواهیم داشت.

فکر آن که خودتان برای چاپ کتاب خرج کنید را از سرتان بیرون کنید، چرا که انتشاراتی که به هزینه ی نویسنده اثری را چاپ می کنند منجر به فروش نرسیدن آثار

و جمع آوری کتاب ها در انباری و ضرر و زیان می شود، ما با مشاوره و راهنمایی سعی می کنیم همه چیز به نفع شما تمام شود و در کافه نویسندگان ریسکی نخواهید کرد.

✓ اعتماد و اطمینان

اثر شما در انجمن ما محفوظ می باشد و اگر اثری را به ما می سپارید دست ما امانت است، انجمن کافه نویسندگان به تمامی حقوق نویسنده احترام می گذارد و آنان را رعایت می کند. توجه داشته باشید که سودجویان از آثار شما سو استفاده نکنند که سارقان ادبی نیز کم نیستند اما خوشبختانه در کافه نویسندگان می توانید اثرتان را با خیال راحت به دست ما بسپارید تا با اسم خودتان چاپ یا منتشر شود.

✓ مجوز رسمی از فرهنگ وزارت ارشاد اسلامی

تمامی فعالیت های مجموعه کافه نویسندگان به صورت قانونی و زیر نظر وزارت ارشاد اسلامی صورت می گیرد.

✓ می توانید استعلام بگیرید!

در صفحه ی اصلی سایت و فروشگاه، قسمت پایین صفحه می توانید با کلیک بر روی نماد ها، استعلام معتبر بودن مجوز هارا مشاهده کنید.

✓ قرار داد با بهترین ناشران

ما با بهترین ناشران و معتبر ترین های کشور جهت چاپ رایگان آثار شما قرار داد بسته ایم. ما آثارتان را جهت چاپ برای انتشاراتی ها ارسال می کنیم و در راستای بهترین نتیجه و به ثمر رساندن تلاش هایتان همراه شما خواهیم بود.

✓ ما با توجه به نوع اثر و ژانر و محتوا، طبق شناخت انتشاراتی را جهت چاپ انتخاب می کنیم که با توجه به موارد ذکر شده شانس بیشتری داشته باشید، برای مثال یک انتشارات بیشتر رمان های اجتماعی چاپ می کند، اگر اثر شما اجتماعی بود اثرتان را به آن انتشارات ارسال می کنیم.

✓ نویسندگی و چاپ در تمام زمینه ها

فعالیت انجمن نویسندگی ما محدود به رمان دلنوشته و شعر نیست بلکه کتاب های علمی ادبی، دینی، روانشناسی، داستانی، خودیاری، سفرنامه، خاطره نویسی، زندگینامه، داستان های کودکان و... تمامی زمینه های نویسندگی و کتاب فعالیت دارد.

"کافه نویسندگان بهترین گزینه برای به ثمر رساندن تلاش هایتان"

کافه نویسندگان به طور قانونی آثار نویسندگان را انتشار می دهد.

در صورت تمایل به انتشار هر گونه اثر در مجموعه کافه نویسندگان به صورت متنی یا صوتی، با ما در ارتباط باشید.

شما می توانید اثر خود را به ایمیل پشتیبان ارسال کنید تا پس از بررسی های لازم منتشر شود.

www.cafewriters.xyz


[/https://forum.cafewriters.xyz](https://forum.cafewriters.xyz) : انجمن 

[/https://www.cafewriters.xyz](https://www.cafewriters.xyz) : وبسایت 

@cafewriters.xyz : اینستاگرام 

support@cafewriters.xyz : ایمیل پشتیبانی 

ID: @cafewriters_xyz 

۰۹۹۱۸۸۹۵۵۶۰ 

پایان...